

## لومپن، لومپن - پرولتاریا و لومپنیسم

مدتی است که مقولات لومپن و لومپنیسم در محافل سیاسی و ادبی داخل و خارج از کشور مجدداً به بحث روز تبدیل گشته است. با توجه به این که مجموعه‌ی مباحث مطروحه پیرامون این مقولات، مخدوش و از دقت لازم برخوردار نیستند، ضرورت دارد که این مفاهیم به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرند.

واژه‌ی "لومپن" (lumpen) از زبان آلمانی و به معنای "زنده" و "مندرس" است. مفهوم "لومپن" در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران آن‌چنان قلمرو وسیع و گسترده‌ای یافته است که بسیاری از الگوهای مختلف رفتار اجتماعی و حتی بسیاری از تیپ‌های متفاوت اجتماعی در طول تاریخ ایران را شامل شده است؛ به طوری که چنین وانمود می‌گردد که گویا قبل از پیدایش پدیده و مفهوم "لومپن" در زادگاهش یعنی کشور آلمان، جامعه‌ی ایران از هزاران سال بدین‌سو همواره دارای "لومپن" بوده است! احتمالاً لومپن هم مانند هنر، نزد ایرانیان است و بس!

از قرن ۱۶ میلادی و با گسترش مناسبات سرمایه‌داری در شهرهای اروپائی، تعداد کثیری از روستائیان تهی‌دست اروپائی به امید یافتن کار در کارخانه‌های نوبنیاد، راهی شهرهای بزرگ اروپائی می‌شوند و عمدتاً نیز در حاشیه‌ی این شهرها اسکان می‌یابند و از آن جایی که تمامی این مهاجرین جذب بازار کار نمی‌شوند، دچار فقر مزمن شده و به خاطر همین فقر نیز به‌ناچار لباس‌های مندرس و ژنده به تن می‌کردند و از همین جا اصطلاح "لومپن" به مفهوم "زنده" و یا "ژنده‌پوش" به این حاشیه‌نشین‌های فقیر شهرهای بزرگ اروپائی اطلاق می‌گردد و به‌خصوص در جنگ‌های دهقانی قرن ۱۶ در آلمان، اصطلاح "لومپن" جهت تحقیر دهقانان رانده‌شده به شهرهای بزرگ آلمان مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین به خاطر عدم شرکت این گروه در تولید اجتماعی، امرار معاش‌شان انگل‌وار و از حاصل دست‌رنج دیگران بوده است و به همین دلیل واژه‌ی "لومپن" به غلط، معنای "انگل" و "طفیلی" نیز به خود گرفته است.

با رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای غربی و تغییر بافت اقتصادی و اجتماعی این جوامع، این گروه اجتماعی مضمحل شده و در حال حاضر فقط در مراکز (down town) شهرهای بزرگ غربی "ژنده‌پوشان فقیر" که از هر قشر و طبقه‌ای در میان‌شان وجود دارد و اکثراً هم معتاد به الکل می‌باشند، مشاهده می‌گردد. این عده که با عنوان "بی‌خانمان" (homeless) از آن‌ها یاد می‌گردد دیگر "لومپن" به مفهوم تاریخی آن در آلمان قرن ۱۶ نیستند.

کارل مارکس و فردریک انگلس در دومین کتاب مشترک خود به نام "ایدئولوژی آلمانی" (۱۸۴۵) اصطلاح "لومپن - پرولتاریا" (Lumpenproletariat) را به کار می‌گیرند.

بعدها کارل مارکس در کتاب "مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه" (۱۸۵۰)، "لومپن - پرولتاریا" را به عنوان قشری از جامعه که در تمامی شهرهای بزرگ اروپائی وجود دارند و متفاوت از پرولتاریای صنعتی بوده و بدون حرفه‌ای معین و ولگرد می‌باشند، توضیح داده و اجتماع آنان را، زمینه‌ی مناسبی جهت رشد دزدان و جنایت‌کاران می‌داند.

همچنین در سال ۱۸۵۲ در کتاب "هجده‌ام برومر لوئی بناپارت" تیپ‌های مختلفی که "لومپن - پرولتاریا"ی پاریس را تشکیل می‌دادند، برمی‌شمارد: "هرزه‌گردهای آس و پاس، ماجراجویان و واخورده‌گان فاسد بورژوازی، ولگرد، سرباز اخراجی، زندانیان سابقه‌دار تازه آزاد شده، فراری محکوم به اعمال شاقه، کلاه‌بردار، شاید، کارگران بی‌کار شده، جیب‌بر، شعبده‌باز، قمارباز، پاندا،

مالک روسپی‌خانه، حمال، عریضه‌نویس مقابل پست‌خانه، ویولون‌زن سرک‌کوچه، کهنه‌فروش، چاقوتیزکن، سفیدگر، گدا، و خلاصه تمامی این انبوه بی‌سر و سامان، وارفته و بی‌سرپناه ثابت که فرانسوی‌ها معمولن کولی (La bohème) خطاب‌شان می‌کنند."

فردریک انگلس نیز در سال ۱۸۷۰ در پیش‌گفتاری بر کتاب "جنگ دهقانی در آلمان"، "لومپن-پرولتاریا" را تفاله‌ی عناصر فاسد همه‌ی طبقات می‌داند که در شهرهای بزرگ گردآمده‌اند.

بدین ترتیب مفهوم "لومپن-پرولتاریا"ی شهرهای بزرگ صنعتی غرب در قرن ۱۹، با مفهوم "لومپن" آلمان قرن ۱۶، با وجود دو وجه تشابه، ولی به طور کلی متفاوت می‌باشد. این دو وجه تشابه یکی همانا عدم دارا بودن یک رابطه‌ی ثابت و معین با ابزار تولید و نتیجتاً عدم شرکت مداوم و پای‌دار در تولید ثروت اجتماعی است و دیگری امرار معاش انگل‌وار است. بنابراین "لومپن" و "لومپن-پرولتاریا" پدیده‌های اجتماعی متعلق به سرزمینی خاص، در یک مقطع تاریخی مشخص و محصول شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی معینی، یعنی آغاز و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در غرب هستند و به همین دلیل هم "پدیده‌ای کهن در تاریخ اجتماعی ما" نیستند.

این که تیپ‌های اجتماعی به‌خصوصی مانند فتوتی، عیار، لوطی، داش و یا داش‌مندی، جاهل، لات و ... در تاریخ اجتماعی ایران وجود داشته و دارای شباهت‌هایی با "لومپن" و یا "لومپن-پرولتاریا" بوده‌اند، هیچ‌کس را مجاز نمی‌سازد که تمام این تیپ‌های اجتماعی مشخص در تاریخ اجتماعی ایران را در یک کاسه بریزد و با "لومپن" و "لومپن-پرولتاریا" یک‌سان بیانگارد و خیال خود را آسوده سازد؛ بلکه باید تمامی این تیپ‌های اجتماعی را در زمینه‌ی تاریخی خودش مورد بررسی قرار داد و جای‌گاه اجتماعی آنان را معین کرد.

نظریه‌پردازان ایرانی مشخصات کلی و عمومی "لومپن"های ایران - و نه "لومپن-پرولتاریا" - را این‌چنین بیان می‌کنند: "تحتانی‌ترین اقشار جامعه‌ی قدیم، روستائیان رانده‌شده به شهر، پس‌مانده‌های جامعه، تفاله‌های طبقاتی، عناصر پست و فاسد طبقات اجتماعی، قشرهای وزده‌ی اجتماع و جامعه، توده‌های گنبدیده‌ی منفعل، تهی‌دستان شهری، دارنده‌گان مشاغل حقیر، انگلی و غیرتولیدی، رنج‌بران ژنده‌پوش، کارگران اخراج‌شده از کار و زائده‌ی طبقه‌ی کارگر، غیروابسته به گروه یا طبقه‌ای خاص که شغل ثابتی نداشته و بدون هیچ نقشی در تولید اجتماعی، زنده‌گی انگلی و طفیلی داشته و هم‌چون زالو از دست‌رنج دیگران گذران می‌کنند. محروم از امکانات اجتماعی بوده و به خاطر پول به هر کار ناپسند و ضدانسانی تن در می‌دهند. در تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی و خیزش‌های انقلابی، سیاهی‌لشگر جریان‌های فاشیستی و ارتجاعی شده در مواضع مختلف می‌ایستند و گاهی هم در صف انقلاب قرار می‌گیرند. مزدور، جیره‌خوار و ریزه‌خوار بورژوازی و اشرافیت و مزدبگیر طبقات حاکمه بوده و بازی‌چه‌ی نیروهای راست جامعه قرار می‌گیرند. به تجمع‌ها و افراد جریان‌های سیاسی حمله می‌کنند. بنابراین همیشه مخرب و ضدانقلابی‌اند و قابل اعتماد نیستند."

بر اساس تعاریفی که از "لومپن" و "لومپن-پرولتاریا" ارائه گردید، باید گفت که خصوصیات فوق‌الذکر تمانن مشخصات کلی و عمومی "لومپن-پرولتاریا" است و نه "لومپن"!

همچنین، این نظریه‌پردازان افراد زیر را در مجموعه‌ی "لومپن" و نه "لومپن-پرولتاریا" قرار می‌دهند: "اراذل، اوباش، باباشمل، باج‌خور یا باج‌گیر، بی‌کاره، پاندا، جاهل، جنایت‌کار، چاقوکش، حاشیه‌نشین، خبرچین، خلاف‌کار، داش یا داش‌مندی، دزد، دعانویس، دلال یا واسطه‌گر، دوره‌گرد، راه‌زن، روحانی، عیار، فاحشه، فال‌گیر، فتوتی، قاچاق‌چی، قمارباز، قمه‌کش، قواد، کارگر فصلی، کارگر فقیر، کاسب خرد یا خرده‌پا، کاسب ورشکسته، کفترباز، کلاه‌بردار، کلاه‌مخملی، گدا، گردنه‌گیر، لات، لوطی، میدان‌دار، و ولگرد".

قبل از هر چیز باید گفت که گروه‌بندی فوق کاملن غلط است.

۱. تعدادی از این تیپ‌ها مانند "قمه‌کش"، خود "اراذل، اوباش، بی‌کاره، جنایت‌کار، خلاف‌کار، لات و ولگرد" هستند و لزومی ندارد مجددن با این صفات عمومی نام برده شوند.
  ۲. تیپ‌های "باباشمل، راهزن، عیار، فتوتی، گردنه‌گیر و لوطی" مربوط به جوامع ماقبل سرمایه‌داری است و هیچ‌کدام در گروه‌بندی "لومپن" و یا "لومپن-پرولتاریا" با پیشینه و تعاریف فوق‌الذکر نمی‌گنجد.
  ۳. اصطلاحات "جاهل، داش یا داش‌مشدی و کلاه‌مخملی" بیش‌تر معرف نوع رفتار و خصوصیات فرهنگی این افراد است؛ به علاوه این که این تیپ‌ها منحصرن از قوم فارس و آن هم فقط از محلات محدودی از شهر تهران برمی‌خیزند که بعدها توسط سینما به سائر نقاط ایران معرفی می‌شوند و در شهرهای بزرگ طرف‌دارانی می‌یابند که از این تیپ تقلید می‌کنند. اگر چه در میان این تیپ‌های اجتماعی عناصر بی‌کاره و خلاف‌کار وجود داشته ولی اکثرن شغل ثابتی داشته و مانند "لومپن-پرولتاریا" انگل و طفیلی جامعه نبوده‌اند.
  ۴. اصطلاح "حاشیه‌نشین" - کسی که در حاشیه‌ی شهرها زنده‌گی می‌کند - را فقط می‌توان برای "لومپن"ها به کار برد. زیرا همان طور که قبلن گفته شد "لومپن"ها دقیقن در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ اروپائی زنده‌گی می‌کردند ولی "لومپن-پرولتاریا" در هر گوشه‌ی شهر می‌تواند وجود داشته باشد.
  ۵. "روحانی" - چه با لباس مشخص و چه بدون لباس مشخص - به عنوان کسی که از طریق نهاد مذهب امرار معاش می‌کند، از ابتداء پیدایش‌اش، انگل‌ترین گروه اجتماعی در هر جامعه‌ای بوده‌اند ولی این خصوصیت انگلی بودن دلیلی نمی‌شود که "روحانی" به عنوان یک مجموعه، در گروه‌بندی "لومپن" و یا "لومپن-پرولتاریا" قرار بگیرد. نه در میان "لومپن"های قرن ۱۶ آلمان "روحانی" وجود داشت و نه در میان "لومپن-پرولتاریا"ی پاریس در قرن ۱۹. در هر دو این موارد، "روحانی" مسیحی فقط در کلیسا است و خدمات کلیسایی انجام می‌دهد اما در ایران از "روحانی" دعانویس و فال‌گیر سرک‌وچه وجود دارد که در گروه‌بندی "لومپن-پرولتاریا" جای می‌گیرند تا "روحانی" رئیس‌جمهور و ولی فقیه که خود از عناصر طبقه‌ی حاکم هستند.
  ۶. در مناسبات تجاری و بازاری ایران، حرفه‌ی "میدان‌دار"ی مانند "کاروان‌سرا"داری از مشاغل ثابت و پای‌دار بوده و این افراد به هیچ‌وجه نه در مجموعه‌ی "لومپن" قرار می‌گیرند و نه در مجموعه‌ی "لومپن-پرولتاریا".
  ۷. "کارگر فقیر" هم، چون هنوز کارگر است و رابطه‌ای ثابت و پای‌دار با تولید ثروت اجتماعی دارد نه "لومپن" است و نه "لومپن-پرولتاریا"، بلکه خود پرولتاریا است؛ چون هم کارگر است و هم فقیر است.
  ۸. اصطلاح "کاسب خرد یا خرده‌پا" هم یک نوع کلی‌گوئی بی‌محتوا است. باید مشخص ساخت این "کاسب خرد یا خرده‌پا" دارای کدام نقش اجتماعی است.
  ۹. بل‌آخره می‌توان از مجموعه‌ی فوق تیپ‌های اجتماعی زیر را "لومپن-پرولتاریا"ی ایران دانست:  
 "باچ‌خور یا باچ‌گیر، پانداژ، چاقوکش، خبرچین، دزد، دعانویس، دلال یا واسطه‌گر، دوره‌گرد، فاحشه، فال‌گیر، قاچاق‌چی، قمارباز، قمه‌کش، قواد، کارگر فصلی، کاسب ورشکسته، کفترباز و گدا".
- با آغاز رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران، از اواخر حاکمیت قاجار، و به خصوص پس از "اصلاحات ارضی" سال ۱۳۴۲، تعداد بسیار زیادی از روستائیان ایران، همانند جوامع غربی روانه‌ی شهرهای بزرگ می‌گردند و عمدتن نیز در حاشیه‌ی این شهرها اسکان می‌گزینند. وجه تشابه این حاشیه‌نشینان و یا زاغه‌نشینان با "لومپن" آلمان قرن ۱۶ فقط در حاشیه‌نشینی است ولی از لحاظ تامین درآمد و امرار معاش کاملن با "لومپن" متفاوت هستند. این عده عمدتن یا جذب کارخانه‌های صنعتی می‌شوند و یا در بخش ساختمان مشغول به کار می‌گردند و بدیهی است که تعداد قابل‌توجه‌ای نیز بدون کار مانده و به دست‌فروشی و یا شغل‌های مشابه می‌پردازند و از همین جاست که "لومپن-پرولتاریا" در مناسبات اجتماعی ایران شکل می‌گیرد.

در تعریف "لومپن- پرولتاریا" نیز نظریه پردازان ایرانی در بعضی موارد به بی‌راهه رفته‌اند. گفته شده است که "لومپن- پرولتاریا": "محصول انفعالی پوسیده‌گی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه‌ی کهن است. کارگری است که از طبقه‌ی کارگر جدا شده و یا بریده شده و یا به بیرون از طبقه پرتاب شده و طبقه‌ی خود را از دست داده و بی‌طبقه شده و فاقد هرگونه ارتباط و همبستگی طبقاتی شده است؛ پرنسپ‌های خود را از دست داده و به فساد کشیده شده است؛ به دلیل وضع خاص اقتصادی و فقر فرهنگی، معمولن بازیچه‌ی دست قرار می‌گیرد؛ تبدیل به عاملی شده است که به خاطر کسب سود و کسب منافع، حاضر است هر کاری را بکند و به خصوص در خدمت قدرت حاکم قرار بگیرد؛ در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط به طرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زنده‌گی خویش بسی بیش‌تر متمایل است که خود را به دسائس و تحریکات ارتجاعی بفروشد."

"لومپن- پرولتاریا" نه تنها "محصول انفعالی پوسیده‌گی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه‌ی کهن" نیست، بلکه دقیقن برعکس، محصول شکوفائی فوقانی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی جدید است! "لومپن- پرولتاریا" مانند دیگر آسیب‌های اجتماعی عصر حاضر، محصول مناسبات تولید سرمایه‌داری است؛ محصول تولید برای فروش در بازار و کسب سود بیش‌تر و محصول عدم توزیع عادلانه‌ی ثروت اجتماعی است.

عناصر "لومپن- پرولتاریا" فقط کارگران "بی‌طبقه‌شده" - به هر شکل - نیستند بلکه همان طور که قبلن گفته شد "عناصر فاسد همه‌ی طبقات" می‌باشند.

"لومپن- پرولتاریا" نه فقط در "انقلاب پرولتاری"، بلکه در هر تلاطم اجتماعی مانند هر طبقه، قشر و گروه اجتماعی دیگر شرکت می‌کند و از آن جایی که نقشی در تولید ندارد، نمی‌تواند مانند دیگر طبقات و اقشار جامعه موضع سیاسی از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد و دقیقن به همین دلیل هم - و نه بخاطر بی‌پرنسپیی و یا بی‌فرهنگی و یا ذات و طینت بد - عده‌ای از اینان به صف نیروهای بالنده وارد می‌شوند و عده‌ای دیگر هم از نیروهای میرنده حمایت می‌کنند. این که کدام یک از اینان به این صف و یا کدام یک به آن صف می‌پیوندند، دقیقن به محیط اجتماعی همان فرد بسته‌گی دارد.

در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران از واژه‌ی "لومپن"، واژه‌ی دیگری به نام "لومپنیسم" (lumpenism) ساخته شده است؛ واژه‌ای که در هیچ یک از لغت‌نامه‌های آلمانی و انگلیسی وجود ندارد. مفهوم "لومپنیسم" که صرفن ویژه‌گی‌های گفتاری، رفتاری و طرز پوشش بخش کوچکی از "لومپن- پرولتاریا" را تداعی می‌کند در اکثر موارد مترادف با یک خرده‌فرهنگ و یا یک خصلت اجتماعی در جامعه‌ی ایران جلوه داده می‌شود.

بدیهی است که هر یک از گروه‌بندی‌های درون مجموعه‌ی "لومپن- پرولتاریا" دارای مشخصه‌های فرهنگی خاص خود هستند و دو یا چند گروه‌بندی می‌توانند با هم دیگر اشتراکات فرهنگی نیز داشته باشند اما تمام این گروه‌بندی‌ها به خاطر اختلاف شرائط زیستی‌شان از نظر محل زنده‌گی و مردم پیرامونی‌شان و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، به خاطر گوناگونی شیوه‌ی معیشتی‌شان از نظر کسب درآمد و امرار معاش نمی‌توانند دارای فرهنگ مشترک و یک‌سانی باشند و به همین دلیل نیز ایجاد مفهومی هم‌چون "لومپنیسم" به عنوان یک خرده‌فرهنگ خاص و یا یک خصلت اجتماعی، کاملن بی‌مورد است.

عناصر "لومپن- پرولتاریا"، این قربانیان نظم ناعادلانه‌ی سیستم سرمایه‌داری، به خاطر موقعیت اجتماعی ضعیف خود همواره مورد سوءاستفاده‌ی حاکمیت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. رژیم‌های سرمایه‌داری در همه جا و در تمام مقاطع تاریخی عناصر "لومپن- پرولتاریا" را در جهت سرکوب حرکت‌های ضدسرمایه‌داری به کار گرفته‌اند.

اما این روند در ایجاد رژیم جمهوری اسلامی در ایران گسترده‌گی و وضوح بیش‌تری یافت به طوری که بسیاری از این عناصر حتا در پست‌های مهم دولتی جای داده شدند و این امر بسیاری از روشن‌فکران و نظریه‌پردازان را به این بی‌راهه کشانید که با ابداع واژه‌های غلطی هم‌چون "آخوندیسم"، "اسلامیسم"، "جاهلیسم"، "شاه‌ایسم"، ... و مترادف‌ساختن تمامی این واژه‌ها با

"لومپنیسم"، ملغمه‌ای بسازند که جهت تعریف آن از مجعولاتی مانند "لومپنیسم اجتماعی" شروع کرده و با "لومپنیسم ادبی"، "لومپنیسم فرهنگی" و "لومپنیسم هنری" ادامه داده و سرانجام به "لومپنیسم سیاسی" و "لومپنیسم دولتی" برسند و از همین جا هم ماهیت اصلی رژیم جمهوری اسلامی را که همانا سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است، تحت‌الشعاع "لومپنیسم" قرار دهند.

این عده از به اصطلاح روشن‌فکران صریح‌ن عنوان می‌کنند که "رژیم جمهوری اسلامی بر اساس لومپنیسم سیاسی استوار شد" و یا "اساس کار حاکمیت فعلی لومپنیسم است" و یا "شیوه‌ها و ابزار سرکوب رژیم لومپنیسم است" و نهایتاً هم اعلام می‌کنند که "قشر لومپن‌ها به حاکمیت رسید!"

این شیوه‌ی غلط از تحلیل حاکمیت مورد تازه‌ای نیست. همواره روشن‌فکران خرده‌بورژوا جهت تحلیل پایگاه طبقاتی یک حاکمیت، که ضرورتاً باید بر اساس مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه صورت بپذیرد، به عناصر درون حاکمیت توجه کرده‌اند و به همین خاطر هم هست که با دیدن عناصری که سابقاً "لومپن-پرولتاریا" بوده‌اند و اکنون در پست‌های دولتی جای گرفته‌اند، بلافاصله ادعا می‌کنند که "قشر لومپن‌ها به حاکمیت رسیده است!"

اگر "قشر لومپن‌ها به حاکمیت رسیده" اند چرا هر چند وقت یک بار ماموران انتظامی رژیم جمهوری اسلامی به اراذل و اوباش حمله کرده و آنان را دستگیر و زندانی می‌کنند؟

زیرا "قشر لومپن‌ها" به حاکمیت نرسیده‌اند، بلکه حاکمیت هنوز هم در دست سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم است و مانند هر حاکمیت دیگری، اراذل و اوباش را به خدمت دستگاه‌های سرکوب خود گرفته‌اند و اراذل و اوباش‌هایی را که نمی‌خواهند به استخدام دستگاه‌های سرکوب دربیایند، مورد سرکوب قرار می‌دهند.

**سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۳۱، دی ۱۳۹۴**

---

**بازگشت**